

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیین

الظاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

عرض شد در مسئله تنبیه اول که اصل تنبیه درست است. آن اصل مطلب که اصولا در بین جریان اصول یک نوع رابطه ای هست و ضابطه ای هست. و اصولی هستند که بر بعضی از اصول دیگر حاکم هستند.

اصل این مطلب را عرض کردیم درست است. و به این مناسبت، به مناسبت اصالة الاباحه مخصوصا چون در خلال ادله برائت آمده بود، اصالة الاباحه اگر در جایی جاری می شود باید اصل حاکمی بر آن نباشد. و معروف است که در مثل لحوم اصل حاکم اصالة عدم التذکيه است. پس اگر گوشتی را ما دیدیم و ندانستیم که آیا حلال است یا نه، ولو اصالة الحل و اصالة الاباحه فی نفسه ۱۸:۱۰ لکن چون اصالت عدم تذکيه جاری می شود، آن گوشت را نمی شود مصرف کرد به خاطر اینکه اصالة عدم تذکيه مقدم است بر اصالة الحل.

این طرحی بود که در اصول اول بود. عرض کردیم یک دفعه مسئله به عنوان برائت و تقدیم بعضی از اصول بر برائت یا تقدیم بعضی از اصول بر اصول ترخیصی است. خواندیم، یک بحثی است کبروی. یک بحث هم خصوص این اصالت عدم تذکيه پس ما بوده. متأسفانه در این کتب اصولی بعد از شیخ، روی این اصالت عدم تذکيه بیشتر کار شده. و این را سعی کردند یک مقداری اینجا بررسی کنند.

عرض کردم که بحث اصالت عدم تذکيه اساسا محل مناسبتش و فروع مختلفش، کتاب صید و ذباحه است. لکن به یک مناسبتی به هر حال علما به مناسبت اصول در اینجا آوردند و طبیعتا بحث اینجا هم مستوفی نشد دیگر خواهی نخواهی. چون این بحث فقهی است. یک جوانب اصولی دارد؛ اما چون بحث فقهی است استیفائش باید در اباحت فقه بشود. توی این آقایان اگر خواستند ببینند در این کتاب جواهر جلد همین که ایشان یک جایی نقل می کند، جلد ۳۶ چاپ معروف، به نظرم صفحات ۱۹۳، ۹۴ اینجاها، راجع به این بحث هم ایشان وارد بحث می شوند.

علی ای حال کیف ما کان آنوقت عرض کردیم بنا به این شد که در کلمات اصولیین بعد از شیخ اصالت عدم تذکيه را گاهی در شبهات موضوعیه لحاظ بکنند، گاهی در شبهات حکمیه.

شبهات موضوعیه واضح است. این گوشتی که در خارج است. شک می کنیم تذکيه شده یا نه، اصالت عدم تذکيه. آن وقت در موضوعات خارجی هم گفتند اقسام دارد. مثلا شک می کنیم این گوسفند تذکيه بر آن واقع شده یا نشده. شک می کنیم این گوشت مال این

.....
حیوانی است که تذکيه واقع شده، لکن شب تذکيه واقع شده نمی دانیم اصلاً این گوسفند بوده یا مثلاً سگ بوده. و هلم جرا. اقسامی را که در شبهات موضوعیه، مطرح کردند و در شبهات حکمیه هم مثل اینکه مثلاً شک بکنیم این حیوان مأکول اللحم است یا نه. آن هم انواع دارد شبهات حکمیه. مثلاً شک می کنیم آیا مثلاً خرگوش حلال گوشت است یا نه. اگر حلال گوشت باشد تذکيه در آن اثر می کند، اگر حرام گوشت باشد تذکيه بر آن اثر نمی کند. البته اثر نمی کند به لحاظ حلیت اکل.

حالا این خرگوش هم مسلم ما تذکيه کردیم، لکن منشأ شک این است که آیا حرام گوشت است یا حلال گوشت. آنجا هم گفتند اصالت عدم تذکيه جاری می شود، حکم می کنیم به اینکه حرام است و جایز نیست خوردنش. و آن که در اصالت عدم تذکيه در بحثهای صید و ذباحت، خیلی بیشتر اثر دارد، آن جاهایی است که شک در قابلیت است. آن زیاد اثر دارد. چون بعضی از حیوانات مسلم قابل تذکيه هستند، بعضی هم قابل تذکيه نیستند. یعنی بلا نسبت جلوی کعبه هم سرش را ببرد آن حلال نمی شود. تمام قرآن هم رویش بخوانند باز حلال نمی شود.

آن وقت شک می کنیم مثلاً خرگوش قابلیت تذکيه دارد یا ندارد. حالا حلال گوشت باشد حرام گوشت، کاری به آن جهت نداریم. فرض کنید حرام گوشت. اما تذکيه لا اقل اثرش طهارت است. تذکيه اثرش لا اقل این است که می شود در پوست آن نماز بخوانی، جواز صلات است. تذکيه فقط به حلیت اکل بر نمی گردد. آثار دیگری هم دارد.

این توی فقه این خیلی کاربرد دارد. این یکی. روشن شد؟ شک در اینکه آیا حیوان قابل هست یا نه؛ این توی فقه بیشتر کاربرد دارد. آن که در فقه بیشتر محل ابتلاست و بیشتر محل بحث و به اصطلاح مناقشه قرار گرفته، قابلیت حیوان برای تذکيه است. حتی اگر حرام گوشت باشد. فرض کنید مثلاً یقین داشته باشیم مثلاً امثال موش حرام گوشت هستند مثلاً. جزو حشرات هستند. لکن تذکيه کرد، رو به قبله مثلاً با چاقو مسلمان سرش را برید طبق شرایط. البته در ماهی بنایشان به این است که ولو مذکی هم نباشد پاک است. ما لا نفس له. در حشرات هم بنایشان به این است که اگر ما لا نفس له ولو حرام هم باشد و ما لا نفس له باز هم پاک است، تذکيه هم نشده باشد پاک است.

مراد از آن جاهایی است که محل کلام است. چون حیوان را دسته بندی می کنند و طبق آن حساب می کنند. پس در شبهات حکمیه بیشترین قسمت در شک در قابلیت تذکيه است. آن که در ما در فقه خیلی رویش کار می کنیم، در شبهات حکمیه بیشتر این است. کما اینکه در شبهات موضوعیه آن که بیشتر دوران امر دارد تحقق تذکيه است. مثلاً یک گوشتی در بازار است، یک پوستی بازار است، فرض کنید مثلاً کمر بند پوستی، کفش پوستی، این که متعارف است. مرغی که در بازار است شک می کنیم که آیا تذکيه بر آن واقع شده یا نه؛ پس خوب

دقت کنید ما در شبهات موضوعیه همان که شک می کنیم این گوشت از یک سگ است یا گوسفند است، خب هست نمی خواهم بگویم نیست، اما این ابتلا ندارد، محل ابتلا نیست. یا مثلاً یک حیوانی را سر بریدیم، نمی دانیم، می دانیم اینجا یک گوسفند است، جلاله هم بوده غیر جلاله هم بوده، نمی دانیم دور الامر بین جلال و غیر جلال، خب این معقول هست نمی خواهم بگویم معقول نیست، لکن متعارف نیست. متعارفی که ما الان مبتلا هستیم در باب شبهات موضوعیه تحقق تذکیه است. مثلاً پوستی هست الان خب می دانید لباس های چرمی هست، مثلاً گوشت مرغی هست که شک می شود آیا تذکیه شده یا نشده.

پس در شبهات موضوعیه آن که بیشتر محل ابتلاست تحقق تذکیه است. در شبهات موضوعیه. در شبهات حکمیه آن که بیشتر محل ابتلاست قابلیت تذکیه است. دقت فرمودید؟ و الا در شبهات حکمیه چیزهای دیگر هم بحث می شود. مثلاً اینکه آیا لازم است که آهن باشد یا نه؟ این هم بحث است، بحث الان فعلاً بحث قوی ای هم هست. بحث این که این شرایط را اگر در آن شک بکنیم. لکن بیشترین شکی که ما در فقه کاربرد دارد، مثلاً فرض کنید سباع بنابر اینکه سباع محرم الاکل هستند. آیا تذکیه بر آنها واقع می شود یا نه؟ نتیجه تذکیه این است که می شود در پوست آنها نماز خواند و پاک باشد. گوشت آنها پاک باشد. چون اگر حرمت اکل مفروض شد، بقیه آثار تذکیه بحث است. دقت فرمودید؟ به طور کلی چون می گویم نمی خواهم وارد بحث زوایای کاملش بشویم. لکن چون دیگر آقایان وارد شدند ما هم یک مقداری توضیحات می دهیم. در شبهات موضوعیه چهار صورت ایشان کردند؛ در شبهات حکمیه هم چهار صورت. لکن در هر دو یک صورت بیشتر محل ابتلاست. در شبهات موضوعیه تحقق تذکیه، و در شبهات حکمیه قابلیت تذکیه.

بعد از این البته این بحث سابق هم شده، مستقلاً و مستوفی به این صورت نشده. اخیراً یک مقداری رویش بحث داده شده و آن اینکه با اصالت عدم تذکیه چی را اثبات می کنیم. فقط حرمت اکل و عدم جواز صلات یا نجاست هم اثبات می شود.

عرض کردم در قدمای ما تقریباً می شود گفت اولینی که بین این دو تا فرق گذاشته تا جایی که من خبر دارم، مرحوم شهید ثانی در شرح لمعه است. همین عبارت معروف که اگر حیوانی متولد بود، حکم می کنیم بالحرمة و الطهارة عملاً بالاصل فیهما؛ ظاهرش این است که اصالة الطهارة و اصالت عدم تذکیه را با هم جاری کرده است.

از آن زمان تا حالا دیگر یواش یواش در فقه ما این مسئله مطرح شد. البته یک مقداری معلوم است خود این مسئله اصل نیست. ریشه های مسئله مطرح شده است. آن که در کلمات اصحاب ما آمده، به عنوان ریشه های این بحث، بیشتر سر این است که آیا عنوان نجاست چون عنوان نجاست در قرآن نیامده است. توی روایات آمده است. و چون در روایات نجاست مثلاً نگفته هذا لم یذکی فهو نجس مثلاً؛ این

تذکیه نشد. توی روایات ما عنوان میته آمده است. البته مرحوم استاد اینجاسه تا اثر را بررسی کردند. یکی حرمت اکل، یکی مانعیت صلاة، و یکی نجاست. اما آثار دیگر هم دارد. یکی حرمت بیع؛ خرید و فروش هم درست نیست. آیا آن حرمت بیع هم رفته روی عنوان میته یا عنوان غیر مذکی. دقت بکنید. یکی عنوان جواز انتفاع، مشهور است اینکه المیته لا يجوز انتفاع و هو مطلق؛ آن رفته روی عنوان میته یا عدم مذکی.

آن که متعارف در کلمات علماست که بعد توضیح بیشتری عرض می کنم، میته در روایات یا در خود آیات، چون تصادفا در آیات قرآن هر دو عنوان آمده. الا ما ذکیم آمده، و المیته هم آمده، حرم علیکم المیته؛ هر دو در قرآن آمده است. در قرآن بنایشان به تساوی است که این دو تا یکی است. یعنی هم میته هم ما لم یذکی این حرام است اکلش. لکن انما الکلام در روایات ما لم یذکی در نجاست نیامده، میته آمده است.

عده ای از این علمای متأخر ما از این راه وارد شدند که میته هم امر وجودی است مثل تذکیه. فرق نمی کند. یعنی قبول نکردند که میته یعنی غیر مذکی. حالا دو اصطلاح هست؛ من هر دو را الان نمی گویم چون بعد می خواهم جای دیگر متعرض بشوم، فعلا یک اصطلاح را می گویم. این اصطلاح این است که میته ما مات حتف انفه؛ عرض کردم حیوانی که خود به خود بمیرد، در زبان عرب می گفتند این هلاکش از دماغ است. خیال می کردند از دماغ آدم؛ حتف به معنای دماغ نه دماغ به معنای قوه مفکره، محل به اصطلاح خاص دیگری است که قوه تفکیر. نه مراد از دماغ در اینجا همین بینی به اصطلاح فارسی. این را می گفتند حتف انف.

پس میته یک امر وجودی است. باید بدانیم بدون سبب، بدون خفگی، بدون جراحت، بدون کار این مرده باشد. ما مات حتف انفه. بعد اضافه کردند البته این را هم بعد عرض می کنم که بعضی ادعا کردند همین است معنای میته؛ آن یکی دیگر اصلا نیست. اضافه کردند او ما مات علی هیئة غیر مشروعه؛ یعنی هر دو امر وجودی گرفتند. یعنی باید احراز بکنیم مات حتف انفه، خود به خود مرده. مثلا کسی به او ضربه ای نزده. کسی چاقویی به آن نزده. حالا ما یک تکه گوشتی می بینیم در خارج، نمی دانیم این خود به خود مرده این حیوان یا این را چاقو زدند فرض کنید به شکمش افتاده مرده. چون عرض کردیم معتقد بودند اگر جراحتی در بدن باشد، روح از این جراحت می آید بیرون. جراحت نباشد از دماغ می آید. تفکر جاهلی شان بر این بود.

پس بنابراین مرحوم استاد میته را مساوی با غیر مذکی نمی دانند. این تمام نکته کلام ایشان. پس ایشان نظام را از این زاویه وارد شدند. ایشان می گوید والتحقیق هو الاول لان حرمة اکل اللحم، خواندیم دیگر، مترتب علی فلان، آن وقت نکته ای که ایشان در استدلالشان آوردند،

و الموت فی عرف متشرعه. البته عنوان موت، متشرعه که عنوان ندارند. موت همان ذهاق روح است، عنوان خاصی متشرعه ندارند. ظاهراً می خواستند بنویسند و الميته. و لذا خوب دقت بکنید این آقایان فرق می گذارند بین میت و میتة. خوب دقت کردید چه شد؟ میت آن است که، نفس موت ندارد، این می شود میت. اما اگر مات حتف انفه او هیئت غیر مشروعه این میتة است. شما حیوان مرده ای در خارج ببینید، این میتة به معنای میت هست، اما به این معنای میتة، که آثار شرعی دارد این می گویند صدق نمی کند. و لذا با اینکه به لحاظ اشتقاقی و قواعد صرفی و قواعد اشتقاقی ماده هر دو، هم میت و هم میتة موت است؛ ماده هر دو موت است یکی است، لکن اینجا معتقدند مشتق تأثیر می گذارد. چون این بحث را دارند آقایان در لغت، در مباحث صرف هست، که ممکن است یک ماده ای در اصل ماده به یک معنا باشد، و به معنای اشتقاقی اش فرق بکند. این لفظ طهور بنابر معروف. ادعایشان این است که مثلاً طهور مبالغه طاهر است؛ طاهر لازم است متعدی نیست، لکن طهور متعدی است. یک بحثی است در لغت. ممکن است هیئت در معنا فرق بگذارد. این طور نیست که هیئت فقط در هیئت تأثیر مادی یکی بشود. نه، طهور یعنی ما یطهر غیره. الطاهر بنفسه المَطْهَر بغيره. خوب دقت بکنید. با اینکه طهور را مبالغه طاهر گفتند، الطاهر ما هو طاهر فی ذاته. بنایشان طبیعتاً این نیست. به طور متعارف این نیست که هیئت بیاید در ماده تأثیر بگذارد، معنا را عوض بکند. اما در بعضی از موارد اعتقادشان این است که هیئت ماده را عوض می کند. خود هیئت عوض می کند. مثلاً لفظ طهر، و طاهارا، با اینکه یک معنای لازمی است، در طاهر که می رود لازم است، در طهور که می رود متعدی می شود. با اینکه طهور باید مبالغه همان طاهر باشد. قاعده اش این است دیگر. همان معنایی که از طاهر می فهمیم در طهور باید مبالغه بشود. مثلاً طاهر پاک، طهور خیلی پاک. اما پاک کننده خوب دقت بکنید، طهور یعنی پاک کننده؛ خب این خلاف ظاهر است. معنا را عوض می کند.

اینجا هم دقت کردید؟ همین اعتقاد را بعضی گفتند نه اینکه فرض بفرمایید من دارم اجتهادی می گویم. قائل هم دارد که میت غیر از میتة است. ماده هر دو هم موت است. میت آن است که روح ندارد؛ به هر جهتی باشد. با شمشیر باشد، حتف انفه باشد. لکن میتة آن است که ذهاق حتف انفه باشد. مطلق میت نیست. دقت می کنید؟ میتة خصوص آن است که به اصطلاح حتف انف باشد یا بغیره غیر مشهوره. آن وقت این را مرحوم آقای خویی و الموت؛ حالا تعبیر موت این فنی نیست، باید می گفتند و الميته. شاید هم کار مقرر باشد. من می خواهم عرض کردم در مطلب که می خوانیم آن نکات فنی را. بله، موت ماده هر دو هست. این اشتباه نشود. هم ماده میتة هست و هم ماده میت است. قبول است، ماده هر دو است. لکن اینجا ادعا شده که هیئت تأثیرگذار بود در معنای ماده.

به هر حال ایشان می فرمایند و الموت فی عرف المتشرعه؛ ثابت نیست در عرف متشرعه ما موت داشته باشیم. موت در عرف لغوی است. ظاهراً مراد واضح بوده؛ بد تعبیر شده.

.....
علی ما صریح به مجمع البحرین؛ به استثنای اینکه حالا خود ایشان هم قول لغوی را حجت نمی دانند. حالا ما بر فرض هم قول لغوی را هم حجت بدانیم، دیگر من چند بار عرض کردم مجمع البحرین کتاب بسیار ضعیفی است. بینی و بین الله از نظر معرفت الحدیث، از نظر لغت، در مجموعه حیثیاتش ضعیف است. کتابی است که قابل اعتماد نیست. اصولا حالا نمی خواهم توضیح بدهم در حتی مسائل زیربنایی مثل ادبی به یک مصادر صحیحی رجوع بشود نه به مصادر... مضافا به اینکه این کتاب صلاحیت نه به عرف متشرعه، برای عرف لغت هم ندارد چه برسد به عرف متشرعه.

علی ما صرح به مجمع البحرین ذهاب النفس المستند الی سبب غیر شرعی؛ البته در حاشیه نوشته که در مجمع البحرین این نیست. در مجمع البحرین هست الموت ضد الحیاة. البته این الموت ضد الحیاة، این خودش یک تفسیری دارد که موت امر وجودی است. روایت هم دارد که دیگر وارد آن بحث نشویم؛ چون جایش اینجا نیست.

به هر حال از این که ایشان ضد گرفته، موت را امر وجودی گرفته؛ نقیض نگرفته. این مطلب که ضد باشد، نه اینکه عدمش باشد. امر عدمی نیست، امر وجودی است. این عبارت مجمع البحرین دلالت دارد. این را ما قبول داریم. لکن عرض کردیم موت غیر از میته است. موت مبدأ اشتقاق است. بله، در مصباح المنیر آمده المیته فی عرف الشرع، شاید نظر مبارک ایشان به این کتاب بوده. مصباح المنیر، انصافا مصباح المنیر کتاب خوبی است حقا یقال. لکن اصل مصباح المنیر سابقا هم چند بار اشاره کردیم، اصلش کتاب الشرح الکبیر رافعی است که کتابی است در فقه. تقریبا کتاب سعی کرده شرح مصطلحات فقهی بدهد. البته بعضی خیال کردند کتاب کلا این طور است. نه، در مقدمه کتاب می نویسد. یعنی اصل این کتاب، شرح مصطلحات فقهی آن کتاب فقهی بوده. هستند الان کتاب هایی، مثلا شرح مصطلحات فلسفی، شرح مصطلحات حقوقی؛ این در حقیقت شرح مصطلحات کتاب الشرح الکبیر رافعی است. دقت فرمودید؟ این که الان در ذهن ها آمده، مثلا حتی مرحوم شیخ، می دانید که شیخ اول بیع شروع کرده، البیع فی اللغة کما فی المصباح. بله. مصباح لغت نیست اساسا؛ اساسش شرح مصطلحات است. بله، خودش می گوید بعد در ضمن بعضی از لغات را هم شرح دادند. خوب دقت کنید. کتاب مصباح المنیر را هم در شرح لغت به کار نبرید. اساس کتاب شرح لغت نیست. اساس کتاب مصباح المنیر به درد شناخت لغت نمی خورد. بله، به درد شناخت مصطلحات فقهی می خورد.

البته خب من سابقا هم عرض کردم، نه مصباح المنیر، حتی کتب لغوی یک مشکله ای دارند که تاثر فقهی دارند یا تاثر کلامی دارند. این توضیحاتش را ما مفصل عرض کردیم، دیگر تکرار نکنیم. آن کتاب هایی که لغت لغت هستند آنها مشکل دارند چه برسد به کتابهایی مثل

مصباح المنیر یا مثلاً کتاب مثل مجمع البحرین که هم در لغت و هم در شرح الحدیث در هر دو مشکل دارد. کتاب مصباح المنیر مشکل دارد.

چون عرض کردیم مشکل لغت در زبان عرب تدوینش در قرن دوم است. یعنی بعد از اختلافات مذهبی و کلامی و فقهی. فرض کنید مثلاً فرض کنید مصباح المنیر تابع مذهب شافعی است فرض کنید که آن میته را امر وجودی می داند. خواهی نخواهی آن جور معنای کند. یک آقای دیگری که تابع مسلک دیگری است که میته را امر عدمی می داند جور دیگر. یک مشکلی که ما کلاً در لغت داریم، تأثر کتب لغت فضلاً عن المصباح المنیر، آن که خیلی متأثر است. و باز فضلاً از مجمع البحرین که اصولاً ضعیف است. در هر دو جهت ضعیف است. آن کتب اصلی اصلی یا حالا از عین شروع بکنیم تا بیاییم به بالا مثل لسان العرب دیگران، مثل همین کتاب قاموس. انصافاً مثلاً کتاب مفردات راغب ولو شرح الفاظ قرآن است، لکن به لحاظ فهم لغوی و به لحاظ تحلیل لغوی، خیلی کتاب قوی است. این مفردات راغب انصافاً فوق العاده است. خود همین کتاب به اصطلاح، کتاب صحاح جوهری، بسیار کتاب دقیقی است. مرد ملایی است انصافاً. خود کتاب قاموس، بسیار کتاب دقیقی است در لغت. لکن تمام لغت باز یک مشکل دارند. خواهی نخواهی این مشکل هست. چون تمام لغت بعد از سال ۱۵۰ است.

دیگر این قدر در اسلام خونریزی شده بود؛ مبانی فقهی بود، مبانی کلامی بود، این نمی دانم تابع علوی بود، آن عثمانی بود، آن چه بود، مذاهب فکری درست شده بود، یک اوضاعی شده بود. متأسفانه لغت در زبان عربی یک مشکلی دارد و آن مشکلی که این است که تأثر مذهبی توش هست. البته خب این کتبی که لغت صرف هستند، تأثرش خواهی نخواهی کمتر است. مثل قاموس کمتر است. این تاج العروس بسیار کتاب رافعی است انصافاً. خود کتب ابن سیده المخصص و اینها، انصافاً بسیار کتابهای دقیقی هستند فوق العاده. خود کتابهایی که مرحوم ابن سکیت که از بزرگان علمای شیعه است، فوق العاده کتابهای ابن سکیت در غایت دقت در عربی است. در متون عربی.

علی ای حال دیگر وارد این بحثها نشویم، فقط چون ایشان. علی ای حال ایشان نوشتند الموت فی عرف المتشرعه، این عبارت اینجوری در هامش نقل کرده، المیتة فی عرف الشرع؛ دقت بکنید. خب مصباح المنیر شافعی است. ممکن است خود شافعی هم مثل آقای خویی میته را امر وجودی می دانسته. این معنای لغوی درست نمی کند. روشن شد؟

اصولا ما عرض کردیم آقایان سعی می کنند مثلا متعارف، یک حالت تعبد بگیرند که مثلا ما در کتاب مقابل مصباح المنیر یا مولفش دست بسته باشیم. ما چون مصباح المنیر را می شناسیم، از مصباح المنیر هم رد می کنیم. ریشه های تفکر اینها را می شناسیم. ریشه های تفکر در دنیای اسلام را می شناسیم، اختصاص به مصباح المنیر ندارد. می دانیم که اگر این آقا گفت فی عرف الشرع، یک تفکر خاص خودش است. این را نمی شود، باید خود ما انصافا از مجموعه شواهد، آن که الان معروف تر در دنیای اسلام است، که بعدا می خوانیم. آن که معروف ترین سنی و شیعه و دنیای اسلام، تساوی میته با غیر مذکی است. خوب دقت کردید؟ این که اصرار آقای خویی است اختلاف میته با غیر مذکی است. تمام نکته سر این است. تمام بحث.

مستند ایشان هم از کتاب مجمع البحرین است، حالا فرض کنید مصباح المنیر. روشن شد دیگر که این دو کتاب هر دو قابل اعتماد در این جهت نیستند.

در کتاب مصباح المنیر دارد المیته فی عرف الشرع ما مات حتف انفه، امر وجودی گرفته. او قتل علی هیئة غیر مشروعه؛ حالا ایشان تعبیر به قتل کرده. من دیروز عرض کردم قتل باز با ذبح فرق می کند. ایشان اضافه بر این، یعنی ایشان می خواهد بگوید اگر فرض کنید رو به قبله مثلا به اصطلاح ما نبود، این قتل است، ذبح نیست. حالا بعضی هم همین جا کردند ذبح علی هیئة غیر مشروعه؛ ذبح را هم اضافه گفتند. ایشان قتل گرفته. قتل دقیق تر است. چون ایشان می خواهند بگویند وقتی مشروع نبود قتل است، ذبح نیست. انصافا این را دقیق به کار برده است. صاحب مصباح المنیر. ما الان وقتی فکر می کنیم خیلی تعبیر زیبایی است. بعضی گفتند ما مات حتف انفه او ذبح علی هیئة غیر مشروعه. این که من می گویم دقت بکنید. انصافا اگر ما باشیم، این قتل را بهتر تشخیص می دهیم تا ذبح. این می خواهد اشاره بکند که اگر به صورت مشروع نبود، ذبح نیست، قتل است. دقت می کنید؟

حالا این مطلب را بعد یک توضیح دیگری بعد عرض می کنم. ذهاق النفس المستند الی سبب غیر شرعی، کخروج الروح حتف الانف، حالا این خروج روح حتف انف تعبیر ایشان است. او بالضرب او الشق و نحوها؛ این تفسیر آقای خویی است. پس ایشان سر ذهنی شان است.

حالا ایشان بیشتر آوردند روی بحث لغوی. من عرض کردم دیروز یک اشاره ای کردم که ممکن است ما یک بحث غیر لغوی فقهی یا حالا تفصیلی یا اصولی اسمش را بگذاریم. عرض کردم اینها در ذهنیتشان چون در بحث مجمل و معین حتما در ذهنتان هست از معالم هست تا به بالا. در مجمل و معین هست که تحریمی که مستند می شود به اعیان، مراد آن فعل غالب است. مثلا حرم علیکم المیته، مراد

اکل است. حرم علیکم المیته مراد اکل است. لکن دیروز من عرض کردم این در افکار ما الان توی اصول ما آمده، در کتب اصول ما آمده، سنی ها چون آوردند، ما هم برداشتیم از آنها نقل کردیم. لکن ممکن است این از نظر هم می شود برایش حقوقی مطرح کرد هم بحث اصولی مطرح کرد، هم بحث تفصیلی مطرح کرد. یک بحث اسلامی کلی است اصلا. یعنی چارچوب مباحث اسلامی.

و البته این الان متعارف علمای ما نیست. این را من قبول دارم. و آن که دیروز اشاره کردم این رویش فکر بشود. بگوییم تحریم در قرآن اصلا به معنای تحریم اصطلاحی نیست که بزنیم به اکل. تحریم در حقیقت یک معنای عرفی عام است. محرومیت. شما را خدا از میته محروم کرد. حرم علیکم المیته. و لذا از این در بیاوریم تحریم اکل، در بیاوریم نجاست، در بیاوریم مانعیت صلاة، در بیاوریم عدم جواز بیع، در بیاوریم حرمت انتفاع. خوب دقت کنید. اصلا حرم علیکم المیته. البته این الان متعارف علمای ما نیست. بنایشان این است که نه، تحریم قرآن خورده به اکل؛ می گویم آقای خویی فقط بحث را از این زاویه وارد شدند. این زاویه که وارد بشود دیگر ما کاری به کتاب مجمع البحرین و مصباح المنیر نداریم. دقت کردید؟ مطلب عوض شود.

آن وقت بگوییم اگر در روایات ما مانعیت نماز آمده، اگر در روایات ما نجاست آمده، اگر در روایات ما بطلان بیع و حرمت بیع آمده، اینها در حقیقت یک نوع تفصیر برای آیه است. این معنا البته عرض کردم متعارف نیست، تا حالا هم توی حوزه ها نشنیدیم، در ذهن حوزوی ما نیست. این را من قبول دارم، تازگی دارد. لکن این قابل بحث هست. نه اینکه حالا مفروغ عنه گرفتند.

آن وقت شما سوال نکنید، از اهل سنت سوال نکنید که شما نجاست میته را از کجا آوردید؟ روایت ما قبول ندارد. نجاست باید برگردد یا به رسول الله (ص) یا به کتاب. ما مثلا عن رسول الله (ص) نداریم. مثلا من باب مثال. من باب مثال می خواهم عرض کنم. بگوییم نه این در حقیقت یک نوع فهم اولیه بوده از قرآن؛ یک فهم عامی بوده از قرآن.

آن وقت لذا اگر در روایت آمد که مثلا عن رسول الله (ص) المیته حرام؛ این فقط حرمت اکل در می آید. اما در قرآن که آمد، چون به عنوان اصل و زیر بنا و قانون اساسی تشریع، به عنوان قانون اساسی در تشریع اسلامی است، این در حقیقت یک معنای عامی را پیدا می کند و آنچه که در روایات اهل بیت (ع) آمده در این آثار، و لذا مثلا در روایت تحف العقول دارد، چیزی که حرام است، فلا يجوز اكله ولا شربه ولا امساكه؛ اصلا انتفاع نه، ظاهر حدیث تحف العقول نگه داشتن میته هم حرام است. خواندیم دیگر سابقا.

بگوییم این که در تحف العقول آمده این در حقیقت تفسیر آیه است. حرم علیکم المیته، یعنی شما از میته کلا محروم هستید. آن وقت اگر این شد، دیگر این بحث آقای خویی جا ندارد. بحث، بحث لغوی نیست. خیال نکنید بحث این است که به مجمع البحرین برگردیم

یا به کتاب دیگر برگردیم. این بحث این است که در قرآن که حرم المیته آمده این نجاست را هم می گیرد. حرمت انتفاع را هم می گیرد. بلکه در روایات تحف العقول، حرمت امساک؛ اصلا میته را توی خانه نگه ندارید. بسوزانین، از خانه بیاندازید بیرون، توی چاه بیاندازید، کلا نگه ندارید. اصلا نگه داشتن، در آنجا لا یجوز بیعه و لا هبته و لا شرائه و لا امساکه و لا جمیع انحاء تصرف فیه؛ در روایت تحف العقول این جور است.

بگوییم این روایت تحف العقول چون مشکل سندی دارد و مصدوری دارد روایت تحف العقول. این در حقیقت ناظر شاید به این نکته باشد.

علی ای حال فیکون امرا وجودیا و لا یمكن اثباته، بله، باصالة عدم التذکيه؛ و علیه فیتم ما ذکره الفاضل النراقی؛ البته فاضل نراقی این طور عبارتش صریح نیست. ظاهر آن طور که ما در آخر عبارت ایشان دیدیم، ایشان میته را با غیر مذکی یکی می داند.

فیتم ما ذکره الفاضل النراقی من معارضة اصالة عدم التذکيه باصالة عدم الموت؛ چون آن میته هم امر وجودی است. فیتساقطان و يرجع الى قاعدة الطهارة؛ این هم یک تفسیر دیگر برای کلام مرحوم شهید ثانی. روشن شد؟ دیروز عرض کردم. یک تفسیر دیگر برای کلام، عملا بالاصل فیهما؛ این هم یک تفسیر دیگر برای کلام شهید ثانی.

پس اصالة عدم التذکيه اثبات حرمت اکل می کند. آن حیوان متولد بین الحیوانین؛ و اصالت عدم تذکيه نسبت به نجاست میته، نجاستش، چون عنوان میته باید باشد. معارض می شود به اصالت عدم الموت، فیتساقطان فیرجع الى اصالة الطهارة.

و ان کانت تحقیق جریانها معا، ایشان می فرمایند صحیح این است که هر دو جاری می شود. اصالت عدم موت هم جاری می شود، اصالت عدم تذکيه. بله این معارضه چون ایشان یکی می داند. اذ لا یلزم منه مخالفة عملیه، و مجرد کون عدم التذکيه ملازما للموت لان التذکيه و الموت ضدان، نمی گوید تقیضان. لا ثالث لهما، غیر مانع عن جریانها، این مشکل ندارد. این همان بحث معروف که در باب اصول عملی تفکیک بین لوازم مشکل ندارد.

فان التفکیک بین اللوازم فی الاصول العملی، معروف است مثال واضحی است. کما فی المتوضی، ففی المقام، دیگر بقیه اش دیگر چون بنا نداریم کل عبارت کتاب را بخوانیم.

یحکم بعدم جواز الاکل بمقتضى اصالة عدم التذکيه و یحکم بالطهارة لاصالة عدم الموت حتف الانف. این خلاصه نظر مبارک ایشان. وزیر بنای تفکر ایشان برایتان روشن شد. این جور نباشد که حالا مثلا با جلالت شأنی که برای ایشان قائلیم.

پس نکته اش این است که ایشان میته را، حالا به تعبیر خودشان موت، آن خیلی فنی نبود. میته را مساوی با غیر مذکی نمی دانند. ولو در قرآن یکی است. چون نجاست در روایات ثابت شده و در روایات غیر مذکی نیست. در روایات در باب نجاست فقط میته هست. و میته را هم امر وجودی می دانند. مستندشان هم در این جهت کتاب مجمع البحرین است. البته حالا در این نسخه، در حاشیه نوشته. ما هم تا حالا فکر می کنیم همین بوده. تا حالا سالها در نجف که بحث کلمات مرحوم استاد بود، ایشان استنادش بر همین، همین مشایخ ما هم نقل می کردند شاگردان ایشان، استنادش به همین مجمع البحرین بود. معلوم شد در واقع در کتاب مصباح المنیر است نه در مجمع البحرین. عل ای حال کیف ما کان این راجع به کلام مرحوم. تا اینجا رسیدیم.

ثم ان المحقق الهمدانی، مرحوم حاج آقا رضا همدانی قدس الله نفسه، ایشان از یک روایت استظهار کردند که میته مساوی است با غیر مذکی، در باب نجاست. یعنی ایشان یک روایتی آوردند که در آن روایت نجاست بار شده بر غیر مذکی. روشن شد؟ چون تفکرات آقای خویی این بود که نجاست بار شده بر میته.

ثم ذهب الى ان النجاسة مترتبة على عدم التذكية، یعنی همچنان که در قرآن حرمت اکل بین غیر مذکی و میته آمده، این در روایات. و استدلال علی ذلک بما فی ذیل مکاتبة الصیقل؛ صیقل کسانی می دانند که البته صیقل به معنی جلا دادن خودش، صقل به معنی جلا دادن. لکن اصطلاحا کسانی که کارشان ساختن شمشیر بود. و من جمله از کارهایی که ساخته می شود غلاف شمشیر. این غلاف شمشیر را از کی مخت به اصطلاح بیشتر می ساختند. این کی مخت همان است که در فارسی به آن ساغری می گویند. گوشتی بوده، پوستی بوده که از ران قسمت به اصطلاح بالای ران الاغ یا گوره خریا مثلا اسب و اینها می گرفتند. که چهار ساغری می گویند که از آن کفش هم می ساختند. این را اصطلاحا کی مخت می گفتند.

فی ذیل مکاتبة الصیقل، ایشان معلوم می شود اصلا یک تاجر، یعنی یک کارگاه عمده شمشیر سازی و انواع به اصطلاح همین غلاف ها داشته است. من قوله علیه السلام، البته ایشان روایت را حذف کردند. روایت قاسم الصیقل کتب الی الرضا ابی الحسن علیه السلام، که من کارم صیقل هست و غلاف را از این جلود حمر وحشیه، میته، می سازم. بعد نامه نوشتند به حضرت موسی کاظم (ع) فرمودند نمی شود، با میته نمی شود. بعد ایشان به حضرت رضا (ع) نامه ای می نویسند که من به پدر شما این طور نامه ای نوشتم که از جلود حمر به اصطلاح میته است، از جلود میته است، و ایشان فرمودند نمی شود، چون میته هست نمی شود، انتفاع به آن پیدا کرد به عنوان غلاف و الان من از جلود حمر وحشیه، الذکیه، دو تا قید دارد. حمر جمع حمار، یعنی الاغ؛ الاغ وحشی در اصطلاح عربی همان است که ما به فارسی می گوئیم

گوره خر. مراد از حمار وحشی، حمر وحشیه همان گور خر فارسی است. من الان از مراد از جلود هم عرض کردم قسمت کپل به اصطلاح الاغ یا این چرم خاصیت، یعنی پوست، جلد خاصیت خاصی داشته، به درد غلاف و اینها می خورده.

بعد امام (ع) می فرماید حضرت رضا (ع) در جواب فان کان ما تعمل، فان کان ما تعمل وحشیا ذکیا فلا بأس؛ مرحوم حاج آقا رضا از اینجا. اولاً لا بأس در روایات غالباً به تکلیف می خورد. غالباً. یعنی لا بأس مثلاً اشکال ندارد انجام بده. لا بأس این طور است غالباً. در اینجا ایشان می گوید نه، لا بأس انجام دادن نیست، یعنی پاک است. این خلاف قاعده است. اولاً خود لا بأس به معنای پاک، یعنی درست است، صحیح است، نجس نیست. اگر آن غلاف دیگر نجس نیست. ایشان می گوید که باعتبار آن مفهومه انه لو لم یکن ذکیا فقیهه بأس، و المراد بالباس النجاسة، خب این خلاف مصطلح است. این هم به این قرینه که سوال میته بوده و بعد می گوید اجتناب بکن، توش نماز نخوان، چون عنوان این است که اگر درست می کنی در آن لباس هایت نماز نخوان. از این مجموعه قرائن معلوم می شود بحث نجاست است. امام (ع) می فرمایند فان کان ما تعمل وحشیا ذکیا، فلا بأس، لانها هی المسئول عنها فی المکاتبه؛ عرض کردیم ایشان روایت را حذف فرمودند مرحوم استاد.

بعد مرحوم استاد می فرمایند این مطلب درست نیست. البته اینجا که ایشان اشکال نکردند. حالا در آن وقت هم نبودند. یک اشکال خب بعدها کردند که این سند روایت را قبول ندارند؛ چون این قاسم صیقل توثیق نشده. دیگر راجع به این روایات ما مفصل صحبت کردیم. اصولاً در مجموعه کتب اربعه ما شش تا روایت داریم. سه تایش از قاسم صیقل است، سه تایش از ابی القاسم صیقل است. حالا اینها یکی هستند یا دو تا و طبقه هایشان و چه کار بکنیم، دیگر بحث های رجالی خاص خودش را دارد. البته توثیق ظاهری هیچ کدامشان ندارند. هر دو ندارند. و آن ابو القاسم صیقل شخص دیگری است ظاهراً.

و الظاهر، حالا سند را می شود قبول کرد، نمی شود قبول کرد، بحث های خاصی است که نمی خواهم وارد این بحث بشوم. و الظاهر عدم دلالة مکاتبة علی ذلک، لکن استاد اشکال می کنند. و انما تدل علی نفی البأس عما کان یستعمله فی عمله من جلود الحمر الوحشیه الذکیه، به اصطلاح پوست چرم، جلود در اینجا مراد چرم است، پوست نیست. چرمی بوده که از گوره خر می گیرند، گوره خر های تذکیه شده. فی قبال المیتة المذكورة فی صدرها، چون دارد که انما عملی من جلود المیتة. فلا مفهوم لها، این مفهوم ندارد؛ چون این در مقابل آن است. می گوید میته بوده، می گوید میته را عوض کردم. این به عنوان مفهوم نیست، این نفی آن بالاست. این مراد این نیست که بر آن دو تا مدلول منعقد بشود برای کلام.

ویدل علی ما ذکرناه ذکر الوحشیه فی الکلام، دلیلش هم این است که می گوید الاغ وحشی؛ خب وحشی بودن که تأثیر ندارد. چه تأثیر دارد وحشی باشد یا اهلی باشد. گوره خر باشد یا الاغ عادی باشد.

لان کون الحمار وحشیا لا دخل له فی طهارة جلده یقینا. این هم دلیل ایشان. ظاهرا من فکر می کنم حالا حضرت استاد خواستند مناقشه بکنند. و الا انصافا، خدا حرمت کند مرحوم استاد ما آقای بجنوردی، می فرمود این حاج آقا رضای همدانی در جاهایی که بحث عقلانی پیش می آید، از شیخ رئیس قوی تر فکر می کند؛ جاهایی هم که فهم روایت می آید از یک عربی بدوی بهتر فهم روایت دارد. رضوان الله. و انصافا هم کتاب نافعی است کتاب ایشان. مرد فوق العاده ای است از همه جهاتش فوق العاده است. حالا وارد بحث ایشان نشویم. به ذهن من درست است؛ چون در سوالش آمده. در سوالش اول آمد جلود المیته؛ حالا مثلا اسب بوده، خر بوده، هر چه که بوده. بعد می گوید و عملها من جلود الحمر الوحشیه الذکیه، این در سوالش آمده. قیدی که در سوال باشد عادتاً مفهوم ندارد. این بنای علماء درست هم هست. قیدی که در جواب باشد مفهوم دارد. قیدی که در سوال باشد مفهوم ندارد.

بعد امام (ع) همان را تکرار می فرمایند. ظواهرش این است که می خواهند امام (ع) مفهوم برایش قرار بدهند. آن وحشی بودن به لحاظ مثل مفهوم لقب است. این حمار وحشی یعنی گوره خر. آن وقت فقط می خواهد بگوید این گوره خر چون آن پوست به اصطلاح چیزی که ازش می گیرند، آن چرمی که از او می گیرند قوی تر است، اسم گوره خر را برده، این یعنی عرف انصافا من حق به مرحوم حاج آقا رضا می دهم. عرف از این می فهمد که این در مفهوم تأثیر ندارد، گوره خر باشد یا نباشد. این چون سوال کرد، و انما صرت عملها من جلود الحمر الوحشیه الذکیه، امام (ع) می خواهند بفرمایند نکته ذکی بودن است. حالا گوره خر نبود، اسب بود. انصافا و همان کلام او را تکرار کردند امام (ع). ظواهرش این است که بدون اینکه امام (ع) بفرمایند لا بأس؛ ظواهرش این است که امام (ع) می خواهند چون خودشان تکرار فرمودند، مفهوم بدهند. آن وحشی بودن از قبیل مفهوم لقب است، ذکی بودن، آن معیار قرار می گیرد. وحشی بودن این که ایشان و یدل علی ما ذکرناه، نه این دلالت نمی کند.

فتحصل مما ذکرناه ان مقتضی اصالة عدم التذکیه، بله پس ایشان اصالت عدم تذکیه را جاری می دانند و مقدم بر اصالت اباحه می دانند. و اصالة الطهارة را هم نسبت به طهارتش جاری می دانند در موارد شک. این هم تفسیر دیگری از کلام شهید. ایشان می گوید شهید هم شاید مرادش همین است. مراد شهید که می گوید که اصل در لحوم حرمت است، یعنی اصالت عدم تذکیه نسبت به لحم جاری می شود، و اصالة الطهارة هم جاری می شود.

بعد ایشان چون دیگر می خواهم این عبارت مرحوم استاد را تمام بکنیم، ثم ان صاحب الحقائق قدس سره، این عبارت ثم ان صاحب الحقائق، از نظر فنی این در حقیقت باید برگردد به همان صفحه ۱۵۷؛ که شیخ رتب علی ما افاده جریان اصالت عدم تذکيه. شیخ انصاری فرموده اصالت عدم تذکيه بر اصاله الحل مقدم است؛ در مقابل این صاحب حقائق می گوید اصاله الحل بر اصالت عدم تذکيه مقدم است. روشن شد؟ این ثم ان صاحب الحقائق به این بحث قبلی که تا حالا بودیم مربوط نیست.

صاحب حقائق می گوید حق این است که اگر شک کردیم در یک گوشتی حلال است یا نه؛ اصاله الحل جاری می شود. چون امام (ع) فرمود کل شیء فيه حلال و حرام فهو لک الحلال. بعد هم مثال به پنیر زدند. خب آن هم حکم گوشت را دارد دیگر.

پس می گوید تعجب می کنم اصحاب ما اصالت عدم تذکيه جاری کردند. اصاله الحل جاری می شود. روشن شد؟ این عبارت را چون ممکن است گیر بکنیم که این عبارت به کجا بر می گردد. چون درست ننوشتند. این را اگر اول می نوشت بهتر بود. یعنی بحث سر این است که آیا اصالت عدم تذکيه مقدم بر اصاله الحل است؛ یا اصاله الحل مقدم بر اصالت عدم تذکيه است.

ثم ان صاحب الحقائق اورد على الاصوليين و تعجب منهم، حيث حكموا بحرمة اللحم المشكوك فيه تمسكا باصاله عدم التذکيه، مع انهم يقولون، این تتمه کلام مرحوم صاحب حقائق است. بعدم جریان الاصل مع وجود الدليل و الدليل على الحل موجود في المقام، و هو قوله عليه السلام: كل شیء فيه حلال و حرام، این که كل شیء فيه، این مقدم بر اصالت عدم تذکيه است؛ چون اصالت عدم تذکيه می گوید حالت سابقه، این که مطلق است. این می گوید نه هر چیزی که بعنوانه فيه حلال و حرام نگاه کردید، حکم. خب این بر آن اصالت عدم تذکيه مقدم است.

بعد مرحوم استاد می فرمایند: و فساد ما ذكره واضح، به این وضوح هم نیست که ایشان، حالا به هر حال.

لان الدليل الذي لا يجري الاصل مع وجوده هو الدليل على الحكم الواقعي، یعنی امارات به اصطلاح، بینه. و الدليل المذكور في كلامه هو الدليل على البرائة التي هي من الاصول العملية، کلی شیء. البته این هم برائت نیست، اصاله الحل است.

لا الدليل على الحكم الواقعي ليتقدم على الاستصحاب، بل دليل الاستصحاب يخرج مورد جريانه عما لا يعلم حرمة، گفت كل شیء فيه، این دیگر... و يدرجه في معلوم الحرمة و معه كيف يمكن التمسك بدليل البرائة.

البتة مرحوم استاد طبق قواعدی که غالب آقایان دارند خیلی کلام صاحب حقائق را به اصطلاح مبتور نقل کردند. اولاً صاحب حقائق غیر از این كل شیء فيه حلال و حرام تمسك به آن روایت سفره کردند ۴۵:۳۶ که روایت دارد که سفره ای است در بیابان و گوشتی هست،

امام (ع) می فرماید حلال است. چی؟ الناس فی سعة حتی یعلمون؛ ایشان یک تمسکی هم به آن روایت می کند. آن روایت که نص در ما نحن فیه است. نمی دانم آقای خویی چرا، نصف کلام ایشان را نقل نفرمودند. بعد هم صاحب حدائق چیزی می گوید شبیه آقای خویی در می آید نتیجه اش. تعجب است آقای خویی آن بقیه را نقل نکردند. چهار تا اشکال می کنند. من نمی خواهم بگویم حالا حق با ایشان است. بعد هم صاحب حدائق می گوید اصلا ما استصحاب را حجت نمی دانیم. یکی از مشکلی است این را من می گویم واقعا آقایان دقت بکنید، یعنی انصافا نیاید به صاحب حدائق اشکال کنید، اصلا صاحب حدائق استصحاب را حجت نمی داند. می گوید این لاتنقض الیقین بالشک مال حدث و طهارت است. می گوید علی ما بینا فی المقدمة؛ مثل اینکه آقای خویی حتما دیدید در این کتاب کتاب مبارکشان منهاج الصالحین، صاحب حدائق را موافق خودشان می دانند در مسئله هلال. آقای خویی گفتند صاحب حدائق هم مثل ما در مسئله، صاحب حدائق در کتاب حدائق می گوید اصلا زمین کروی نیست. ولذا اگر یک جا دیده شد، برای همه جا حجت است. بعد خودش هم می گوید اگر زمین کروی باشد نه. حالا تعجب است آقای خویی می گوید من اثبات کردم این مطلب یا رساله ای خواهم نوشت از روایت در می آید که زمین کروی نیست.

این نحوه استدلال انصافا اینجا هم همین کار را کرده ایشان. تعجب است از ایشان. خب صاحب حدائق می گوید استصحاب را من حجت نمی دانم. شما می گوید لاتنقض الیقین یدرجه فی معلوم الحرمه، آن استصحاب را حجت نمی داند که بگویند شما. مضافا که روایت سفره را آورده ایشان. و مضافا الی ذلک کله می گوید بر فرض هم اصالت عدم تذکیه جاری بشود، حکم می کنیم به حرمت لحم و طهارتش. مثل خود آقای خویی. در این جهت مثل خود آقای خویی. می گوید چون این حیوان قبل از اینکه سر بریده بشود زنده بود، حرام بود و لحم و خودش هم پاک بود. هر دو را استصحاب بکنیم. استصحاب حرمت اکل و طهارت. این همان حرفی است که خود آقای خویی می فرمایند. البته آقای خویی به راه دیگری.

این راهی هم که صاحب حدائق گفته یک راه دیگر برای توجیه کلام شهید ثانی. چند تا راه ما پیدا کردیم برای توجیه. که شاید نظر شهید ثانی عملا بالاصل فیهما این باشد. استصحاب حرمت اکل لاستصحاب طهارت. در آن حیوانی که مشکوک است. صاحب حدائق ببینید نتیجه اش با آقای خویی یکی است، اما از راه دیگری رفت. روشن شد؟ این راه ها را خوب دقت بکنید که مبانی با همدیگر خلط نشود.